

کورد

۲۳ اوت ۲۰۰۹

کورالله!

پس از نمایشات ضدایرانی که توسط گروه‌های «اسلام‌گرا» در برابر ساختمان سازمان ملل در نیویورک به راه افتاد، و طی آن اینان عملاً خود را نماینده «ملت ایران» نیز جا زدند، شاهد بودیم گاری شکسته تبلیغاتی که در جهت توجیه مواضع این گروه‌ها در سطح رسانه‌ای به راه افتاده بود، در عمل در سربالایی افتاد. در مطالب پیشین عنوان کرده بودیم که «اجماع» گروه‌های وابسته به واشنگتن و دیگر محافل غرب بر محور «اسلام حکومتی» دچار فروپاشی شده، و به دلیل همین فروپاشی نیز به هم‌میهنان تبریک گفته بودیم. با این وجود همانطور که می‌توان حدس زد برخی محافل به این سادگی‌ها دست از لقمه چرب‌ونرم «اسلام حکومتی» نخواهند شست، و دلیل این «تعلق خاطر» نیز در ابعاد سیاسی، استراتژیک و اقتصادی کاملاً واضح است. در واقع یکی از اهداف اصلی نویسنده این سطور نشان دادن دلائل واقعی «تعلق خاطر» غرب به حکومت اسلامی است؛ «تعلق خاطری» که ساختار رسانه‌ای جهانی، با مخدوش نمایاندن رابطه اندام‌وار «تهران - واشنگتن» پیوسته سعی در پنهان نگاه‌داشتن آن داشته.

جهت توضیح این «تعلق خاطر» تاکنون مطالب گسترده‌ای در این وبلاگ به رشته تحریر در آمده، ولی به طور خلاصه چند محور اصلی آن را می‌باید



در همینجا بار دیگر به صورتی فهرستوار ارائه کنیم، چرا که توضیحات آتی نیازمند آن‌ها خواهد شد. با اینهمه در این مقطع برای جلوگیری از اطالۀ کلام بررسی مسائل کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ را در دوران «جنگ سرد»، علیرغم اهمیت استراتژیک و تاریخی آن به کنار می‌گذاریم.

به هر تقدیر پس از فروپاشی اتحاد شوروی نیز خط ارتباطی که واشنگتن و «تهران خمینی‌زده» را در چارچوب روابط استراتژیک به یکدیگر متصل کرده بود نه تنها هنوز فعال باقی مانده که در آئینۀ روابط تغییر یافته منطقه‌ای از اهمیت بیشتری نیز برخوردار شده است. رؤس این «تعلقات خاطر» را به طور بسیار فشرده می‌توان در چند سرفصل خلاصه کرد؛ که در رأس آن مسئله اقتصاد نفت قرار دارد. ارتباط دیرینه واشنگتن با تهران که پس از کودتای ۲۲ بهمن به صورت «زیرزمینی» دنبال شد، امروز می‌تواند در زمینه قیمت‌گذاری نفت برای غرب بسیار سرنوشت‌ساز باشد. می‌دانیم که یکی از مهم‌ترین اهداف ایالات متحد در اشغال نظامی عراق اعمال کنترل بر قیمت‌سازی «نفت‌خام» و حفظ نظارت کاخ سفید بر شاهرگ‌های ارتباطی انرژی است. اگر امروز قیمت نفت‌خام به ۷۰ دلار در هر بشکه بالغ شده، تصور قیمت احتمالی نفت در شرایطی که رژیم‌های هم‌چون بعث بر عراق حاکم باقی می‌ماند می‌توانست لرزه بر اندام صاحبان صنایع در غرب بیاندازد. ولی نمی‌توان «اقتصاد نفت» را تنها دلیل معرفی کرد.

به استنباط ما امروز ارتش ایالات متحد و هم‌پیمانان‌اش در افغانستان، با صرف هزینه‌های سرسام‌آور و تحمل فشارهای روزافزون در حال پایه‌ریزی ساختاری هستند که در آن «اسلام حکومتی» به عنوان مختلف نقش سیمان نظریه‌پردازی و ملت‌سازی و قوم‌پروری را بر عهده گرفته. در این چشم‌انداز منطقه‌ای پرواضح است که حضور حکومت اسلامی در تهران، به دلیل نقشی که یک نظام اسلامی دیرپای می‌تواند در حمایت از سیاست‌های منطقه‌ای غرب ایفا کند بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است. آیا امروز می‌توان تصور کرد که تلاش‌های واشنگتن در برقراری نظام‌های اسلامی در عراق

و افغانستان در صورت ظهور یک حکومت لائیک در تهران به کجا خواهد کشید؟ مسلماً اوضاع واشنگتن در چنین شرایطی بسیار «قمردرعرب» خواهد شد.

پس از بررسی فشرده بالا که می‌بایست به عنوان سرفصلی با نام «نقش اسلام در پایه‌ریزی حکومت‌های دست‌نشانده غرب بر منطقه» ارائه می‌شد، لازم است در ادامه نیز سرفصل بسیار مهم‌تر و استراتژیک‌تری را مورد اشاره قرار دهیم: استفاده استراتژیک غرب از تضاد بنیادین و تاریخی دین‌اسلام با ارتدوکسی روس و بودائیسیم هند! می‌دانیم که در منطقه آسیای مرکزی دو کشور هند و روسیه از موقعیت استراتژیک بسیار مهمی برخوردارند، و جای تعجب نیست که ایندو کشور نه تنها به هیچ عنوان از سیاست‌های ایالات متحد پیروی نمی‌کنند که به دلیل ساختارهای جمعیتی و جغرافیائی کشوری قادر به کنار آمدن با اسلام‌گرایی در ارتباطات منطقه‌ای هم نیستند! در عمل، اسلام نه تنها عصای دست حکومت ایالات متحد در ساخت و پرداخت تشکیلات وابسته و دست‌نشانده و تحمیل آن‌ها بر مناطق مسلمان‌نشین شده، که همین «عصا» به صورتی کاملاً خودبه‌خود در دست دولت‌های دست‌نشانده تبدیل به چماقی بر علیه کرملین و دهلی‌نو خواهد شد. حال می‌باید یک سؤال کاملاً «منطقی» را پاسخ گفت: کدام عقل سلیمی این واضحات را در بررسی موضع‌گیری‌های استراتژیک غرب در منطقه از نظر دور می‌دارد، و تمامی سعی خود را مبدول خواهد داشت تا به آنچه نظام خبرپراکنی سرمایه‌داری غرب «جنبش دین‌خواهی» و «جمهوری اسلامی» و «دمکراسی‌خواهی دینی» و ... لقب می‌دهد به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم «اصالت» و حقانیت بدهد؟

البته در این مطلب روی سخن با ایرانی‌نمایانی نیست که تحت عنوان آزادیخواهی و در عمل برای حمایت از امثال میرحسین موسوی و کروبی و غیره در غرب دست در دست محافل ضدبشری دکان

سازمان
مبارزه
ضد
بشریت

«اسلام‌پروری» باز کرده‌اند. اگر درست بنگریم، اینان همان اوباش کمیت‌ها و سپاه پاسداران‌اند که تا دیروز در تهران با چماق و قمه به جوانان و زنان حمله می‌کردند، امروز هم به دلیل «ارتقاء رتبه» اجازه یافته‌اند تا برنامه خود را جلوی در ورودی ساختمان سازمان ملل به مورد اجراء بگذارند؛ حافظ منافع فاشیسم اسلامی باشند و به خیال خود مخالفان این نظام دست‌نشانده را در غرب به وحشت بیاندازند! زمانیکه شما در جهت توجیه یک نظام سرکوبگر گام برمی‌دارید چه تفاوتی دارد که ظاهران چیست، و در کدام کشور دنیا هیاهو به راه می‌اندازید؟ به کسانیکه یک جنایتکار به نام میرحسین موسوی را به عنوان نماد آزادیخواهان ملت ایران جا زده‌اند باید گوش‌زد کنیم که آقای موسوی در دفاتر پلیس بین‌الملل به دلیل قتل‌عام زندانیان سیاسی، سرکوب روزمره مردم در سطح شهرها، نسل‌کشی در کردستان، آذربایجان و دیگر مناطق پرونده‌ای چند هزار صفحه‌ای دارند. اینهم حکایت قهرمان شدن کاشانی و مصدق و خمینی و مهاجرانی است؟ عجب پررو هستید! از یک سوراخ که نمی‌توان هزار بار یک ملت را گزید!

ولی همانطور که می‌توان حدس زد صحنه‌گردانی فقط به بازیگران «ایرانی‌نما» محدود نمی‌شود. انواع «خارجی» نیز در این بازار هست! خارجیانسی که اگر نمی‌توانند خود را ایرانی‌جا بزنند، برچسب‌های «آزادخواه» و «انساندوست» را سریعاً از چنگول اربابان می‌گیرند و بر پیشانی می‌زنند، و هر کدام برای ما ملت «یک منبر می‌روند!» در کمال تأسف در میان این «خارجی‌ها» فردی همچون نوام چامسکی نیز «بر» خورده. برای نویسنده این وبلاگ که سال‌های طولانی را به بررسی و تحلیل مواضع حقوقی و سیاسی چامسکی گذرانده، مسلماً موضع‌گیری صریح بر علیه وی کار ساده‌ای نیست. با این وجود همانطور که در وبلاگ «شیاد سبز» آوردیم، حمایت علنی چامسکی از میرحسین موسوی و اوباش‌پروری‌ای که تحت عنوان «جنبش سبز» با کمک ایادی حکومت اسلامی و تحت نظارت بنگاه‌های ضدایرانی «ه‌وور» و «فریدام‌هاوس» و بی‌بی‌سی و ... به راه افتاده، قطره‌ای بود که جام را لبریز کرد! طی سالیان دراز، هم چامسکی ارتباط مستقیم خود را با جمکران و جنایات این حکومت دست‌نشانده پنهان داشته بود، و هم بسیاری از تحلیل‌گران نظریه‌های او سعی تمام

داشتند که این نقطه سیاه را از پرونده سیاسی وی بزدايند. اگر خورشید همیشه در پشت ابر پنهان نمی‌ماند، نظریه‌پردازان نیز می‌باید پاسخگوی موضع‌گیری‌های‌شان باشند. و امروز در چارچوب همین استدلال نگاهی خواهیم داشت به مصاحبه چامسکی با یک ایرانی به نام «قانعی فرد» که در روزنامه اعتمادملی، مورخ سی و یکم مردادماه سالجاری در تهران به چاپ رسیده.

نخست اینکه «اعتمادملی»، پیش از چاپ مصاحبه چامسکی در مطلب کوتاهی وی را طرفدار «لیبرال - سوسیالیسم» معرفی کرده! می‌دانیم که ابداع و دست‌کاری در نظریه‌های سیاسی و فلسفی، و خلاصه کلام مزخرف‌گوئی در حکومت اسلامی شیوه‌ای است رایج. و این فعالیت‌های «فرهنگی» از زمانی آغاز شد که خمینی، رهبر اوباش حوزه و بازار «اقتصاد را مال خر» دانست و قول داد که طلبه‌ها را بفرستد دانشگاه تا شش‌ماهه همه جراح و دکتر متخصص بشوند! با این وجود از آنجا که هدف اصلی نویسنده این وبلاگ علنی کردن جفنگ‌گوئی‌های اوباش حکومت اسلامی و سخنگویان فرامرزی این دستگاه دست‌نشانده است، در همینجا بگوئیم که نظریه‌ای تحت عنوان «لیبرال - سوسیالیسم» اصولاً وجود خارجی ندارد. اگر نویسنده «اعتمادملی» مقصودش «سوسیال - دمکراسی» بوده بهتر است بداند که لیبرالیسم و دمکراسی الزاماً از نظر مفاهیم سیاسی بازتاب نظریات مشابهی نیستند. ولی نهایت امر ما با تکیه بر شناختی که طی سالیان از شخص چامسکی به دست آورده‌ایم به صراحت می‌گوئیم که وی نه تنها «سوسیال - دمکرات» نیست که از نظر ساختار نظری و خصوصاً شیوه برخوردی که در نوشته‌هایش با بنیادهای سیاسی صورت داده، یک «آناشیت» به شمار می‌رود. «ته یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر!»

حال اگر چاپ یک مطلب «توجیه‌گر» و تبلیغاتی در فضائی که مشتت‌ی آخوند و روضه‌خوان و اوباش میدان‌بارفروشان تحت عنوان



«البته جفری ویتکرافت محقق تاریخ در این زمینه پژوهشی خاص انجام داده است. به قول او، کودتای حمایت شده ۲۸ مرداد از طرف آمریکا و انگلستان، حکومت دمکراتیک و مورد تأیید پارلمان ایران را ساقط کرد.»

بله، باید به آقای چامسکی بگوئیم که «ویتکرافت» روزنامه‌نگار است، و در این مقام، بر خلاف ادعای ایشان نمی‌تواند «تحقیق» و «پژوهش» ارائه دهد، آنهم «پژوهشی» که ایشان در موضع «مهم‌ترین نظریه‌پرداز» ایالات متحد در مصاحبه‌های خود به آن «ارجاع» کنند! در ثانی «ویتکرافت» که کارش را در مجله نیمه‌فکاهی «دی سپکتی‌تور» انگلستان آغاز کرده بود، فقط پس از مأموریتی چندساله در بطن رژیم منفور «نژادپرست» آفریقای جنوبی توانست به انگلستان بازگردد و پست مناسب در روزنامه‌های علیاحضرت به دست آورد! آنان که ارتباط سیاست داخلی انگلستان با رژیم «آپارتاید» و فرستادگان ویژه علیاحضرت به آن دیار را می‌شناسند برای «تحقیقات» امثال ویتکرافت پیشیزی ارزش قائل نیستند.

ثالثاً آقای چامسکی حتی در ارتباط با آنچه «تحقیقات» ویتکرافت معرفی می‌کنند نیز فقط مزخرف می‌گویند. هر چند ما قبول داریم که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتایی در کشور ایران صورت گرفته، دولت مصدق، طرفداران وی در مجلس «فرمایشی» و حامیان بازاری و حوزوی وی از قماش «فدائیان اسلام» را نمی‌توانیم از نظر تاریخی به هیچ عنوان خارج از رژیم استعماری حاکم بر کشور ایران در آنروزها «تحلیل» کنیم. اینکه یک حاکمیت دست‌نشانده که در شهریور ماه ۱۳۲۰ توسط ارتش‌های متفقین به قدرت رسیده بود «پارلمانی» به معنای واقعی کلمه نیز داشته باشد، دیگر از آن جفنگیات است. پارلمانی که چامسکی به

«آزادیخواهی» در کشور به راه انداخته‌اند، نمی‌تواند با استفاده از مصاحبه یک «آناشیشست» و حتی یک «سوسیال - دمکرات» نتیجه تبلیغاتی مطلوب را فراهم آورد، شاید بهتر بود بجای اختراع ترکیب مضحک «لیبرال سوسیالیسم»، این مصاحبه «مسخره» را اصولاً چاپ نمی‌کردید. به هر تقدیر شاید لازم باشد یادآور شویم که در سایت چامسکی به این نوع «مصاحبه‌ها»، بر خلاف انواع «مورد تأیید» هیچگونه اشاره‌ای نمی‌شود. این نوع مصاحبه‌ها مخصوص جهان سوم صورت می‌گیرد، و در آن‌ها از زبان فردی به نام چامسکی مخاطب مزخرفاتی می‌شنود که اگر در فضای انگلیسی زبان منتشر شود، «حاج‌آقا» را اصولاً از «ام. آی. تی» اخراج می‌کنند.

در آغاز این مصاحبه، آقای چامسکی درست پای جای پای آقای خمینی می‌گذارند: حمایت از کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ و تأیید آن در مقام یک «انقلاب» کاملاً بجا و به موقع! چشمان شهلاهی آقای چامسکی اصولاً جنایاتی را که طی سالیان دراز در این رژیم تحت عنوان «انقلابیگری» بر علیه مردم ایران صورت گرفته نمی‌بیند. خانم آلبرایت، وزیر امور خارجه بیل کلینتن، قربانیان بمباران‌های ناتو در کوسوو را «خسارت جنبی» خوانده بودند، حتما هزاران ایرانی هم که زیر دست و پای امثال میرحسین موسوی و خمینی و دیگران نابود شدند به زعم چامسکی در رده «خسارت جنبی» قرار می‌گیرند.

خلاصه کلام جهت شناخت این «مهم» که چرا این به اصطلاح «انقلاب» بیش از آنچه از طرف ایرانیان یک تحول بزرگ و سرنوشت‌ساز و خصوصاً «مثبت» و انسانی تلقی شود، در بوق‌های استعماری جائی برای خود باز کرده، خواننده می‌باید به مطالبی که بالاتر عنوان کردیم، و حتی ارتباطات مشخص غرب با جهان اسلام در دوران «جنگ سرد» که در مطالب دیگر بررسی شده نگاهی بیاندازد. چامسکی در توجیه برخوردهای «خصمانه» حکومت اسلامی که از آغاز کار با آمریکا شروع شد، نگاهی نیز به گذشته و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌اندازد. البته اینکار را با استفاده از آثار «جفری ویتکرافت» صورت می‌دهد؛ نویسنده‌ای که از قضای روزگار در ارتباط با فعالیت‌های روزی‌نامه‌نگاری در رژیم منفور «آپارتاید» در آفریقای جنوبی پلکان ترقی را یک به یک طی کرده:

سید علی خامنه‌ای

امروز تحت چه عناوینی صورت می‌گیرد که اینهمه از نظر حضرت‌شان قابل «چشم‌پوشی» و «اغماض» می‌باید تلقی می‌شود؟

بررسی تمامی جفنگیاتی که در این مصاحبهٔ بچگانه به خورد مخاطب داده شده، مستلزم صرف وقت و انرژی‌ای خواهد بود که به دلیل سطح نازل آگاهی مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده از مسائل مطروحه در واقع اتلاف وقت خواهد بود. ولی مهم‌ترین «حذفیات» در متن مصاحبه، مسئلهٔ حذف موضوع استراتژی‌ها در خاورمیانه و آسیای مرکزی، خصوصاً نقش روسیه و هند و سیاست‌های جدید ایالات متحد در منطقه است. در این مصاحبه، چامسکی همچون جوجه‌سیاست‌بازان غرب سعی تمام دارد که از روسیه و هند در عمل «فاکتور» بگیرد! بی‌توجهی‌ای که در دنبالهٔ مصاحبه مواضع نظری وی را به عنوان یک نظریه‌پرداز کاملاً غیرقابل دفاع خواهد کرد. ولی توضیح این مسائل از حوصلهٔ یک وبلاگ به مراتب فراتر می‌رود، با این وجود در همینجا عنوان کنیم که نوآم چامسکی با اجرای این به اصطلاح «مصاحبه» در عمل خود را از موضع «نظریه‌پرداز» به مرحله و مقام یک تبلیغات‌چی دون پایهٔ سیاست‌های جاری کاخ سفید تنزل درجه داده! حال این سئوال مطرح می‌شود که چرا؟ چرا بعضی دست‌ها امروز پرده‌ها را از چهرهٔ صحنه‌گردانان حامی حکومت اسلامی در غرب برمی‌دارند، و در پس این «تلاش‌ها» که معمولاً به صورت «خیرخواهانه» و کاملاً «اتفاقی» صورت می‌پذیرد، چه نیاتی پنهان شده؟ این‌ها مطالبی است که توضیح در باره‌شان کار را به درازا خواهد کشاند؛ شاید در فرصت‌های بعد به آن بپردازیم.

آن اشاره می‌کند، برگزیدهٔ همان رؤسای شهربانی کل کشور بود که شخص مصدق را نیز بارها تحت عنوان نمایندهٔ تهران و احمدآباد و غیره از صندوق بیرون کشیده بود. حال چطور شده که این «پارلمان» و شخص مصدق و احیاناً طرفداران‌اش کارشان «بجاست»، ولی آن شهربانی که این‌ها را از روز نخست سر کار آورده کودتائی می‌باید تلقی شود؟

خلاصه یا آنچه چامسکی «پارلمان» می‌خواند می‌باید نوع ویژه‌ای باشد، یا اینکه ایشان اصولاً از مسائل سیاسی و استراتژیک کشور ایران اطلاع درستی ندارند! و به قول معروف همینطور «شکمی»، در راستای هیاهوی سیاسی‌ای که همه روزه هنگام مطالعهٔ نیویورک تایمز مشاهده می‌کنند، یک «تحلیل» هم تحویل مصاحبه‌گر داده‌اند. مصاحبه‌گر هم که می‌دانیم «خودی» است. ایشان بجای ریشه‌یابی برداشت‌های چامسکی که به عقیدهٔ ما به غلط خود را «فیلسوف» می‌نمایند، و به جای نشان دادن فراز و نشیب و تناقض سخنان وی، گویا در این میانه کارشان فقط به نصب «ضبط‌صوت» محدود بوده. در هر حال، آقای چامسکی در دنباله می‌فرمایند:

«از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ [...] انگار همهٔ شکنجه‌ها، ترورها، ظلم‌ها و بی‌رحمی‌های وی [شاه] تحت پوشش خبری قرار نمی‌گرفت. و آغاز آن از سال ۱۹۷۹ بود. آنهم وقتی که شاه با رستاخیز و قیام مردم ایران، از کشور بیرون رانده شد، آنگاه گزارش‌ها و خبر از فجایع و سببیت‌های مختلف در داخل ایران مرتباً بر روی رسانه‌ها مطرح شد.»

می‌بینیم که در اینجا چامسکی تلاش دارد به حساب خود بر نقصانی غلبه کند که در بالا به آن اشاره داشتیم، و آن را بی‌توجهی وی به سرنوشت ملت ایران هنگام ارائهٔ تحلیل‌های سیاسی بر محور رخدادهای «انقلاب اسلامی» معرفی کردیم. در اینکه رژیم شاه یک دیکتاتوری و استبداد بود شکی نیست، ولی در این برخورد شاید لازم باشد حد اعتدال را نیز رعایت کنیم. رژیم شاه طی ۳۷ سال حکومت به اندازهٔ چند ماه دولت همین آقای میرحسین موسوی، که چامسکی در حمایت از مواضع‌اش جلوی در سازمان ملل بساط پهن کرده بود، جنایت و سرکوب به راه نینداخت. در ثانی، رژیم کودتای ۲۸ مرداد سرکوب و استبداد را در چارچوب یک «مدرنیسم استعماری» توجیه می‌کرد! حال بدون آنکه قصد حمایت از مواضع تبلیغاتی رژیم دست‌نشاندهٔ پهلوی دوم را داشته باشیم، می‌باید از آقای چامسکی بپرسیم سرکوب ملت ایران

سازمان
میرحسین موسوی